

رسالة النصوص

تأليف
عارف الهی
صدر الدین قونوی

تحقیق
د. حامد ناجی اصفهانی

انتشارات آیت اشراق

صدرالدين القونوی، محمد بن اسحاق، ۶۰۷ - ۶۷۳ ق.
رساله النصوص / صدر الدين قونوی؛ تصحيح و تحقيق حامد ناجی
اصفهانى. - قم: آيت اشراق، ۱۳۹۰.
۲۳۲ ص: نمونه
۶۵۰۰۰ ریال: ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۲۱-۵۷-۹

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه
نمایه
۱. عرفان - متون قدیمی تا قون ۱۴. الف. ناجی اصفهانی، حامد،
مصحح و محقق. ب. عنوان.
۵ ر ۴ ص / ۲۸۳ BP ۲۹۷/۸۳



آیت اشراق

قم، خیابان ارم، پاساژ قدس، شماره ۸۶
تلفن: ۷۷۴۴۶۵۰ - ۰۲۵۱ - ۰۹۳۷۳۹۷۱۹۵۴

www.eshraqco.com

رساله النصوص

صدر الدين القونوی

تصحیح و تحقیق:

دکتر حامد ناجی اصفهانی

* چاپ طه (ص) * لیتوگرافی: جواد الانتمه * شمارگان: دوهزار جلد * نوبت چاپ: اول، بهار ۹۰

ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۲۱-۵۷-۹

قیمت: ۶۵۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

مقدمه	۱۳
گذری بر زندگانی عارف قونوی	۱۵
رسالة نصوص و اشاراتی چند در آن	۲۵
شروح و حواشی نصوص	۲۶
پژوهش حاضر	۲۸
المقدمة	۳۷
۱. في معرفة إطلاق الحقّ وأول تعييناته	۴۱
في أول التعيّنات	۴۴
إن اعتبار نسبته العلم الذاتى توجب تعقّل أمور	۴۴
في مقتضيات الأعيان الثابتة	۴۶
۲. في بيان كيفية إطلاق الحق والاختصاصات المعتبرة فيه	۴۸
في مراتب الاقتضاء الذاتى	۵۷
تكلمة في اتحاد مراتب الاقتضاء	۵۸
۳. في كيفية تكثّر علم الحقّ وصدور الأحكام عنه	۶۰
في أحكام الحاكم والمحكوم عليه	۶۱
۴. إن العلم من توابع الوجود	۶۴
۵. في بيان مستوى المعرفة الحاصلة من الأشياء	۶۶

- ٦٨ إن إدراك الإنسان لا يصل إلى حق الإدراك
- ٦٨ معرفة الحق ومعرفة العدم المتوهم
- ٦٩ في التمييز بين المعرفة الحقيقية بالله وغير الحقيقية في المقام
- ٧٢ الأعراف ومنزلتهم في المعرفة وبيان سائر الاصطلاحات المنبهة على المقام
- ٩٠ ٦. في مراتب الحق وكيفية ظهور الكثرة
- ٩٠ في غيب الحق
- ٩٠ في مرتبة الأسماء والصفات
- ٩١ في مبدئية الحق
- ٩٢ ٧. إن غاية السلوك هي الحق
- ٩٣ ٨. في كيفية إطلاق المؤثرية على الأشياء ومعرفة التجليات البرقية
- ٩٦ التجلي البرقي
- ٩٦ سبب انقضاء التجلي البرقي
- ٩٧ الثمرة الأولى للتجلي البرقي
- ٩٧ الثمرة الثانية
- ٩٨ الثمرة الثالثة
- ٩٩ تحقيق في الممدد
- ١٠٠ الثمرة الرابعة
- ١٠٢ ٩. في بيان النصوص الواردة من مفتاح غيب الجمع
- ١٠٣ إن السبب للكثير يتعين في منظور
- ١٠٥ إن الشيء لا يصدر عنه ولا يثمر ما يضاده
- ١٠٨ وهم وتنبیه
- ١٠٩ إن الشيء لا يصدر عنه ما عينه وما يشابهه
- ١١٢ ١٠. في العطايا والقابلين لها
- ١١٢ إن التعينات توجب إطلاق الصفات والأسماء عليه تعالى

- تبصرة في الأسماء الذاتية عند الحكماء ١١٣
- في تقسيم العطايا ١١٧
- العطايا الأسماوية وأقسامها ١١٨
- في أقسام القابلين ١٢٠
- في أعلى مراتب القابلين ١٢٢
١١. نصّ يفيد معرفة المطاوعة والإجابة الإلهيين وإبائهما ١٢٤
- تمهيد ١٢٤
- تحقيق في صحة المعرفة وكمال المطاوعة ١٢٦
- في لمية إجابة دعاء المحجوبين ١٢٧
- في لمية إجابة دعاء المتوسطين ١٢٧
- في لمية إجابة دعاء الكفّلين ١٢٨
- تكميل المقام في بيان حال الكفّل ١٢٨
- كمال الطاوعة مقام فوق مقام إجابة الأدعية ١٢٩
- الإنسان الكامل ومنزلته في الدعاء ١٣١
- إن آخر مراتب كمال المطاوعة هو مقام الإنسان الكامل ١٣٣
١٢. في كمال المعرفة ١٣٤
- الاتحاد والإدراكات ١٣٤
- في تفاوت سرّ مراتب العلم ١٣٥
- في كيفية علمه تعالى بالأشياء ١٣٥
- استدلال في كيفية علمه تعالى بالأشياء ١٣٦
- القضاء والقدر ١٤٠
١٣. في غاية ما يدركه الإنسان ١٤٢
- إن غاية العلم بشيء هي ما يدركها الحق القيوم ١٤٣
- في لمية عدم تناهي علم الإنسان ١٤٥

١٤. في أن كل موجود محفوف بالإطلاق والتقييد معاً ١٤٧
١٥. في بيان سرّ الكمال والأكمليّة ١٤٨
١٦. في معرفة الحقّ والخلق ١٥١
- حقيقة الحقّ ١٥١
- حقيقة الخلق ١٥٢
١٧. في معرفة التنزيه وأقسامه ١٥٣
- في التنزيه العقلي ١٥٣
- في تنزيه أهل الكشف ١٥٤
- في ثمرة التنزيه الكشفي ١٥٥
١٨. في كيفية قدم الحادّثات ١٥٦
١٩. من أشرف النصوص وأجلّها وأجمعها ١٥٨
- تحقيق في كيفية إطلاق إسم الذات التعيّن الأوّل ١٥٨
- في اتحاد الأسماء وتضادّها ١٦٠
- في معرفة الأحدية ١٦٠
- تفريع في كيفية إطلاق المؤثرية بالذات على الحقّ ١٦٠
- الوحدانية وصلتها بالعلم ١٦١
- في المراتب الوجودية ١٦٢
- في بعض أحكام المراتب ١٦٢
- في انتشاء بعض المراتب من بعض آخر ١٦٤
٢٠. في المناسبات ١٦٧
- المناسبة الذاتية بين الحقّ والإنسان ١٦٧
- المناسبة الذاتية بين الحقّ والإنسان ١٦٨
- في المناسبة الذاتية بين الناس ١٧٠
- في المناسبة المرتبية وأقسامها ١٧٤

- ١٧٥ إن عالم المثال مرجع مظاهر أرواح أهل الجنة
- ١٧٧ تنبيه على أن سوق الجنة من بعض جداول عالم المثال المطلق
- ١٧٩ في تفاوت أهل الجنة في المجالسة مع الحق
- ١٨٠ في بيان حال الكمل في الآخرة
- ١٨١ في المناسبات الثابتة في المراتب البرزخية
- ١٨٢ الأشقياء و منزلتهم
- ١٨٣ السعداء و منزلتهم
٢١. في معرفة الحق ١٨٧
- ١٨٧ إن الحق هو الوجه والمخض
- ١٨٨ إن الحق لا ضل له
- ١٨٩ الحق و وحدته
- ١٨٩ إن الحق لا يدرك
- ١٩٣ إن الحق لا يدرك من حيث وحدته
- ١٩٥ ان كون الحق هو الوجود
- ١٩٥ في معرفة الوجود العام الذي يصدر من الحق
- ١٩٨ إن الحقائق غير مجعولة
- ٢٠٠ عدم المغايرة بين الوجود المفاض و الوجود الحق
- ٢٠١ في العماء ينبوع مظاهر الوجود
- ٢٠٢ في اعتبارات الوجود
- ٢٠٦ في معرفة أسباب عزه و قدسه
- ٢٠٨ إن المعارف التنزيهية لاتصل إلى معرفته سبحانه
- ٢٠٨ علمه تعالى بالموجودات يتشأ من علمه بذاته
- ٢١٠ كماله و استغناؤه تعالى
- ٢١١ عنايته تعالى في إيجاد الأشياء

- ٢١٢ تنزيهه سبحانه
- ٢١٣ في كيفية اعتبار الخلق
- ٢١٥ إن سرّان الوجود لا يتقيّد بالمخلوق
- ٢١٦ ظهوره تعالى لا يقدح إطلاقه وعزه
- ٢١٧ في معرفه أسمائه تعالى في إظهار الموجدات وإخفائها
- ٢١٨ العرش، هو أول ما ظهر منه تعالى
- ٢٢١ ٢٢. في معرفة كيفية التعدّد الحاصل من الوجود
- ٢٢١ في معرفة كيفية التعدّد الحاصل في الوجود
- ٢٢٣ ' إن البطون تلازم الوجود والأعيان
- ٢٢٥ الفهارس الفنية

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لوهاب الحكمة والعقل، والصلاة على النبي والأهل

بنیان عرفان نظری که توسط شیخ اکبر، محیی الدین عربی در قرن هفتم هجری، پی نهاده شد، یکی از رخداد‌های بزرگ اندیشه اسلامی است، که بنای شامخ آن در پی مشاهدات بسیار این عارف الهی به منصف ظهور رسیده است، شیخ اکبر اگر چه خود شاهد این معارف بوده و حقایق بی شماری بر قلب وی نازل گردیده، خود متکفل تدوین منطقی آراء خود نگردیده است و به بیان و نگارش آن بسنده کرده است، و البته خوشبختانه همو، در طی کتابهایش به ابتکار اصطلاح سازی جهت واردات خویش همت گمارده است، که همین امر در میان اقران و اندیشه وران نظیر او بی بدیل می باشد.

ساختار عرفان نظری اگر چه قبل از شیخ اکبر، دارای سابقه است، و در طی آثار عین القضاة همدانی و حتی روزبهان بقلی شیرازی و دیگران قابل مشاهده است، ولی تدوین بی بدیل آن توسط شاگرد و فرزند خوانده ابن عربی، یعنی صدرالدین قونوی، موجب گردید، تا بنیاد آن چون «بنیان مرصوصی» در طی قرون متمادی بر

جای ماند.

عارف الهی صدرالدین قونوی در طی آثار متعدد خود متکفل تدوین و تنظیم آراء شیخ خود، ابن عربی گشت و برای نخستین بار براساس بنیاد ارسطویی و چگونگی تنظیم منطقی علوم، عرفان نظری را در ساختار، موضوع، مبادی و مسائل تدوین نمود. کامل ترین نگارش وی در این راستا، اثر گرانسنگ «مفتاح الغیب» است که از همان بدو نگارش مورد توجه صاحب نظران قرار گرفت. وی در سایر کتابهای خود به سودای همین امر گامهای مهمی برداشت.

جالب توجه آن است که بنابر ارجاع وی در کتاب «نصوص» به «مفتاح الغیب» - «و من النصوص الکلیة نصوص ذکرتها فی کتاب مفتاح غیب الجمع» - وی هنوز ساختار آن اثر را کامل نیافته و به سودای تکمیل آن به تدوین نگارش اثر نفیس «نصوص» پرداخته است.

کتاب «نصوص» همچنان که از نام آن هویدا است دربردارنده امهات و اصول عرفان نظری می باشد، که بخش عمده ای از آن متکفل مبادی عرفان نظری و چگونگی نگرشی به مسأله «وجود» است، که در این میان نظریه «وحدت شخصی وجود» مورد مذاقه و امعان نظر قرار گرفته است. افزون بر این، قونوی در این اثر به بررسی برخی مسائل عرفان نظری پرداخته و در هاله نص به گونه ای نظریه نهایی خود را در آن ابراز نموده است.

شارحان ابن عربی و قونوی با توجه دقیق به امر فوق، توجه بسیاری به رساله «نصوص» داشته اند تا بدان جا که در شروح «مفتاح الغیب» قونوی، همچون «مصباح الانس»، شاید بدون اغراق بتوان اذعان داشت که اکثر مطالب «نصوص» درج گردیده است.

و اما با توجه به سیر اندیشه فلسفی و عرفانی در ایران، گویا به آثار قونوی توجه درخوری در مکتب فلسفی اصفهان نشده است، تا آن که به دلایل شناخته نشده ای

گویا در قرن سیزدهم هجری، آثار وی در اختیار شارحان حکمت متعالیه قرار گرفته است، و گویی برای نخستین بار به طور رسمی آثاری همچون «شرح مفتاح الغیب»^(۱) و رساله «نصوص»^(۲) توسط عارف بی بدیل حکیم صهبا، آقا محمدرضا قمشه‌ای مورد نظر قرار گرفته و در حلقه درسی وی تدریس شده است.

خوشبختانه از تدریس کتاب «نصوص» وی، دو تقریر به صورت حاشیه بر جای مانده، که در این مجموعه در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد، و لکن قبل از معرفی این دو حاشیه و نسخه‌شناسی آن اشارتی گذرا به زندگانی قونوی خواهیم داشت

گذری بر زندگانی عارف قونوی

عبد الرحمن جامی در شرح احوال این عارف سترگ گوید: «شیخ صدر الدین محمد بن اسحاق القونی، قدس الله تعالی روحه، کنیت وی ابو المعالی است. جامع بوده است میان جمیع علوم، چه ظاهری و چه باطنی، و چه عقلی و چه نقلی. میان وی و خواجه نصیر الدین طوسی آسوله و أجوبه واقع است، و مولانا قطب الدین علامه شیرازی در حدیث شاگرد وی است. کتاب جامع الاصول را به خط خود نوشته است و بر وی خوانده و به آن افتخار می‌کرده، و از این طایفه شیخ مؤید الدین جندی و مولانا شمس الدین یکی و شیخ فخر الدین عراقی و شیخ سعید الدین فرغانی - قدس الله تعالی ارواحهم - و غیر ایشان از اکابر در حجر تربیت وی بوده‌اند و در صحبت وی پرورش یافته‌اند. با شیخ سعد الدین حموی بسیار صحبت داشته است و از وی سؤالات کرده.

شیخ بزرگ - رضی الله عنه - در آن وقت که از بلاد مغرب متوجه روم بود، در

۱- با توجه به بازیابی نسخه‌های خطی این آثار و یادکرد آن در آثار قبل، این نظریه کاملاً تأیید می‌گردد.

۲- کتاب تمهید القواعد هم نیز در همین زمره است.

بعض مشاهد خود به وقت ولادت وی، و استعداد و علوم و تجلیات و احوال و مقامات وی، و هر چه در مدت عمر و بعد از مفارقت در برزخ و بعد از برزخ بروی گذشت و خواهد گذشت، مکاشف شد. بل شهد احوال اولاده الالهیین و مشاهد هم و مقاماتهم و علومهم و تجلیاتهم و اسمائهم عند الله و حلیه کل واحد منهم و احوالهم و اخلاقهم، و کل ما یجری لهم و علیهم إلى آخر اعمارهم و بعد المفارقة فی برازخهم و ما بعدها. و چون به قونیه رسید، بعد از ولادت وی و وفات پدرش، مادرش به عقد فکاح شیخ درآمد، و وی در خدمت و صحبت شیخ تربیت یافت. وی نقاد کلام شیخ است. مقصود شیخ در مسأله وحدت وجود بر وجهی که مطابق عقل و شرع باشد، جز به تتبع تحقیقات وی و فهم آن - کما ینبغی - میسر نمی شود.

وی را مصنفات است چون تفسیر فاتحه و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث، و کتاب نفحات الهیه که بسیاری از واردات قدسیه خود در آنجا ذکر کرده است، و هر کس که می خواهد که بر کمال وی در این طریق فی الجمله اطلاعی یابد، گو آن را مطالعه کن که بسی از احوال و اذواق و مکاشفات و منازلات خود در آنجا نوشته است.

در آنجا می گوید که: «در سابع عشر سؤال، سه ثلاث و خمسين و ستمائة در واقعه ای طویله حضرت شیخ را دیدم، و میان من و وی سخنان بسیار گذشت. در آثار و احکام اسمای الهی سخنی چند گفتم. بیان من وی را بسیار خوش آمد، چنانکه روی وی از بشاشت آن درخشیدن گرفت. سر مبارک خود را از ذوق می جنبانید، و بعضی از آن سخنان را اعاده می کرد و می گفت: ملیح! ملیح! من گفتم: یا سیدی! ملیح تویی، که تو را قدرت آن هست که آدمی را تربیت کنی و به جایی رسانی که چنین چیزها را دریابد، و لعمری که اگر تو انسانی ما سوای تو همه لا شیء اند. بعد از آن به وی نزدیک شدم و دست وی را بوسیدم و گفتم: مرا به تو یک

حاجت دیگر مانده . گفت: طلب کن! گفتیم: می خواهیم که متحقق شوم به کیفیت شهود دایم ابدی تو مرتجلی ذاتی را، و کنت أعنی بذلک حصول ما کان حاصله من شهود التجلی الذاتی الذي لا حجاب بعده ولا مستقر للکمل دونه. گفت: آری، و سؤال مرا اجابت کرد و گفت: آنچه خواستی مبذول است، با آن که تو خود می دانی که مرا اولاد و اصحاب بودند و بسیاری از ایشان را کشتم و زنده گردانیدم، و مرد آن که مرد و کشته شد آن که کشته شد و هیچ کدام را این معنی میسر نشد. گفتیم: یا سیدی! الحمد لله علی اختصاصی بهذه الفضيلة، أعلم أنك تحیی و تمیت، و سخنان دیگر گفتیم که افشای آن نمی شاید. آنگاه از آن واقعه درآمد، و المنة لله علی ذلک».

میان وی و مولانا جلال الدین رومی - قدس سرهما - اختصاص و محبت و صحبت بسیار بوده است. روزی مجلس عظیم بود و اکابر قونیّه جمع، و شیخ صدر الدین بر صدر صفّه بالای سجّاده نشسته بود. خدمت مولوی درآمد. شیخ سجّاده خویش را به وی گذاشت. مولانا نشست و گفت: «به قیامت چه جواب گویم که بر سجّاده شبیخ چرا نشستم؟» شیخ فرمود که: «بر یک گوشه تو بنشین، و بر یک گوشه من بنشینم. خدمت مولانا نشست. شیخ فرمود که: «سجّاده ای که نشست ترا نشاید ما را نیز نشاید.» سجّاده را برداشت و دور انداخت. خدمت مولانا پیش از وی وفات کرده است و وصیّت نماز خود به وی کرده.

گویند که شیخ شرف الدین قونیوی از شیخ صدر الدین - قدس سرهما - پرسید که: «من أين إلى أين، و ما الحاصل في البين؟» شیخ جواب داد که: «من العلم إلى العين، و الحاصل في البين تجدّد نسبة جامعة بين الطرفين ظاهرة بالحكمين.»^(۱) و همو در جایی دیگر گوید: «جماعتی از خدمت مولوی التماس امامت کردند، و

خدمت شیخ صدر الدین قونیوی نیز در آن جماعت بود. گفت: «ما مردم ابدالیم، به هر جایی که می‌رسیم می‌نشینیم و می‌خیزیم. امامت را ارباب تصوف و تمکین لایق‌اند.» به خدمت شیخ صدر الدین اشارت کرد تا امام شد. فرمود: «من صلی خلف إمام تقی فکأنما صلی خلف نبی»^(۱)

حافظ حسین کربلائی نیز گوید: «حضرت شیخ محیی الدین محمد بن العربی قدس الله سره تربیت حضرت شیخ صدر الدین محمد قونیوی را قدس الله تعالی سره رجوع بحضرت شیخ اوحاد الدین کرده و شیخ صدر الدین خرقه تبرک از حضرت شیخ محیی الدین محمد پوشیده و سجاده از شیخ اوحاد الدین داشته و شیخ صدر الدین در وقت وفات وصیت فرموده تا آن خرقه مذکور را در او پوشانند و سجاده مزبور را فرش قبرش سازند (و عبارتش این است: «و یکفونی فی ثیاب الشیخ رضی الله عنه، و فی ازار أبیض، و یسطوا فی اللحد سجادة الشیخ اوحاد الدین قدس الله سره.»)^(۲)

و نایب صدر در کتاب ارزشمند خود گفته است: «گفتار در سلسله قونیویه از سلاسل معروفیه، دوازدهم سلسله قونیویه‌اند که به جناب شیخ صدر الدین محمد بن اسحق القونیوی نسبت داده شده.

و قونییه بضم قاف و واو ساکنه و کسرنون و فتح یاء آخر حروف و هاء هوز شهری است در مملکت روم و دویست و شصت سال دار الملک ملوک سلاجقه بوده و دانشمندان هر دیار و عارفان روزگار از حکما و علما و عرفا بسیار رعایت مینمودند، چنان که در زمان سلطان علاء الدین کیقباد مشایخی که در آن دیار بوده‌اند، از آن جمله شیخ بهاء الدین ولد و مولینا جلال الدین محمد و شیخ حسام الدین چلبی و شیخ شمس الدین تبریزی و شیخ صلاح الدین زرکوب و شیخ شهاب الدین

۱- همان کتاب / ۴۶۳ - ۴۶۴

۲- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱/ ۶۱

سهروردی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ محیی الدین عربی و شیخ صدر الدین محمد و شیخ سراج الدین قیصری و شیخ فخر الدین عراقی و شیخ مؤید الدین جندی و شیخ شرف الدین قونیوی، و امثالهم - قدس الله اسرارهم - و قبر اکثر ایشان در آن دیار است. لا جرم شهر قونیه را دار المعرفه و دار الارشاد و دار الموحدين می فرمایند، و قبر افلاطون نیز در آن دیار می گویند می باشد. و بعضی شهر قونیه را از ملک یونان دانسته اند.

خلاصه جلالت قدر ابو المعالی شیخ صدر الدین محمد بن اسحاق قونیوی - قدس سره - زیاده از حدّ تقریر و قدر تحریر است، چنان که می گویند مولانا جلال الدین در مثنوی به این اشعار اشاره به او فرموده:

پای استدلالیان جوبین بود پای جوبین سخت بی تمکین بود
غیر آن قطب زمان دیده ور کز ثباتش کوه گردد خیره سر
و روزی مولانا جلال الدین محمد به مجلس شیخ صدر الدین درآمد و شیخ در صدر صفا بالای سجاده نشسته بود و اکابر علما و اعاظم عرفا حاضر بودند. شیخ سجاده خود را به مولوی باز گذاشت که بنشیند. مولوی برای حرمت وی بر سجاده او ننشست، و فرمود که به قیامت چه بگویم که چنین بی ادبی کنم. شیخ گفت سجاده ای که ترا نشاید مرا نیز نشاید، سجاده را برداشته کنار نهاد و گفت:

لو کان فینا للآلوهة صورة هی أنت لا أکلی ولا أتردد

و نیز در «نفحات» مذکور است که از شیخ مؤید الدین که از حلقای شیخ صدر الدین است سؤال نمودند که جناب شیخ صدر الدین در شأن مولوی چه می گفت؟ گفت و الله روزی با خواص یاران مثل شیخ شمس الدین ایکی و فخر الدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید الدین فرغانی و غیرهم نشسته بودند سخن از سیرت و سریزت مولانا در میان آمد جناب شیخ صدر الدین محمد فرمود اگر بایزید و جنید در این عهد بودندی غاشیه این مرد مردانه برگرفتندی و به منت بردوش

خود نهادندی. خوانسارلار فقر محمدی او است و ما نیز به طفیل وی ذوق کنیم. همه اصحاب انصاف دادند و آفرین کردند. بعد از آن شیخ مؤید الدین گفت ما نیز از جمله نیازمندان آن سلطانیم و این بیت را بخواند: لو کان الخ. و مولانا جلال الدین قبل از شیخ صدر الدین فوت شده و وصیت نماز خود را به وی نموده.

وقتی شیخ صدر الدین محمد یکی از رسائل خود را از قونیه به نزد جناب سلطان الحکما حواجه نصیر الملة و الدین محمد طوسی - قدس سره القدوسی - فرستاد وی در جواب به این عنوان مرقوم داشته که خطاب عالی مولانا الاعظم هادی الامم کاشف الظلم صدر الملة و الدین مجد الاسلام و المسلمین لسان الحقیقة برهان الطریقة قدوة السالکین الواجهین و مقتدی الواضلین المحققین ملک الحکماء و العلماء فی الارضین ترجمان الرحمن افضل و اکمل جهان - ادام الله ظله - به خادم دعا و ناشر ثناء، مرید صادق و مستفید عاشق محمد طوسی رسیده، بوسیده بر چشم نهاد و گفت، رباعی:

از نامه تو ملک جهان یافت دلم وز لفظ تو عمر جاودان یافت دلم
دل مرده بدم چو نامهات برخواندم از هر حرفی هزار جان یافت دلم
راقم گوید: چنین کردند یاران زندگانی. بزرگان قدر بزرگان می دانند و اولیا قدر اولیا می شناسند. محقق طوسی که در زمان خود حجة الحق بوده و می دانسته که شیخ صدر الدین فرزند و شاگرد و نقاد کلام استاد خود شیخ محیی الدین است چرا او را انکار نکرده، و به این ادب در کتابت به او خطاب کرده و نگفته تو و استاد و مرشدت به وحدت وجود قائلند و امثال ذلک.

و مولوی با آن جلالت قدر که آن زمان به قرب شش هزار خانه مرید او بودند در قونیه به مجلس صدر الدین می رود و به جای وی در سجاده قرار نمی گیرد و با آن ادب سخن می نماید، و صدر الدین درباره وی چنین مدح می کند، و چرا درباره

یکدیگر بد نمی‌گویند و مریدهای هر یک قدح دیگری نمی‌نمایند که چرا به شیخ من دست ارادت نداده و شیخ او بر باطل است و شیخ من بر حق است. افسوس که در این عهد سیره علمای سالفین و سیرت عرفای شامخین را کمتری از سالکین معمول دارند. و نعم ما قیل.

این گروهی که نو رسید ستند	عشوه سیم و زر خرید ستند
سر باغ و دل زمین دارند	کئی سر شرع و علم دین دارند
پس روا باشد از هوا فرفر	کاین فلان ملحد آن فلان کافر

* الحاصل از مطلب دور نشود ابو المعالی شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونیوی جامع است میان علوم، چه ظاهری و چه باطنی، چه عقلی و چه نقلی. و شیخ قطب الدین علامه شیرازی در حدیث شاگرد وی است، و شیخ مؤید الدین جندی و مولانا شمس الدین ایکی و شیخ فخر الدین عراقی و شیخ سعد الدین فرغانی و جمعی دیگر از اکابر در حجر تربیت وی بوده‌اند و در صحبت او پرورش یافته. و وی را مصنفات بسیار است، چون تفسیر فاتحه و مفتاح الغیب و نصوص و فکوک و شرح حدیث و کتاب نفحات الهیه.

و شیخ صدر الدین با شیخ سعد الدین حموی صحبت بسیار داشته و تکمیل و لبس خرقه به خدمت ابو عبد الله شیخ محیی الدین محمد بن علی العربی الطائفی یافته و شرح حال این دو بزرگوار در کتب قوم مفصلاً مرقوم است.^(۱)

هدایت رباعی ذیل را از وی نقل کرده است:

آن نیست ره وصل که انگاشته‌ایم

وان نیست جهان جان که پنداشته‌ایم

آن چشمه که خضر خورده زو آب حیات

در خانه ماست لیک انباشته ایم^(۱)

جهت حسن ختام این ترجمه حال، با نقل وصیت پرنکته حضرت شیخ این مقام را به انجام می بریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

«يقول^(۲) العبد الفقير إلى رحمة الله تعالى ورضوانه و لطفه الخالص و عفوه و غفرانه محمد بن اسحق بن محمد بن يوسف بن علي كاتب هذه الوصية مشهداً على نفسه من حضرة المؤمنون و من غاب عنه مما يقدر وقوفه على هذه الوصية أنه موقن بأن الله تعالى واحد أحد فرد صمد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفواً أحد؛ و أن الله تعالى بعثه من اختار من صفوته إلى خلقه عموماً - كنبينا محمد صلى الله عليه و سلم و على آله - و خصوصاً - كباقي الرسل - إلى طائفة مخصوصة، و [أن] الجنة حق، و النار حق، و تجسد الأعمال و قبولها [حق]، و [الوزن حق]، و أن الجميع صدقوا فيما أخبروا أممهم عن الله تعالى و حكموا به قبل نسخ شرائعهم و تيقنوا أن القيامة حق، و تحول^(۳) الحق في الصور الاعتقادية بحسب الإدراك أصل العقائد حق، و النعيم و العذاب المحسوسين و المعنويين حق، و الصراط حق، و البرزخ المتوسط بين الدنيا و الآخرة حق، و تفاصيل ما جاء عن نبينا أنه أخبر من أحوال الآخرة و الجنة و النار و شؤون الحق و صفاته و أفعاله في كل موطن حق، و على هذا أحیی و عليه أموت. و أوصی اصحابی و من انتسب إلي بالمبادرة بعد دفني في عموم مقابر المسلمين

۱ - تذكرة رياض العارفين / ۱۸۷

۲ - پاره ای از عبارات این وصیت گویا مصحف است و نیاز به واریسی مجدد دارد، ولی عدم دسترسی به نسخه ای درخور مانع این مهم شد.

۳ - کذا

أَوَّل ليلة بقراءة سبعين ألف مرّة ذكر «لا إله إلا الله»، ثمّ ينفرد كلّ منهم ممّن يحضر وفاتى بقول: «لا إله إلا الله» سبعين ألف مرّة بحضور و سكينة و وقار؛ ينوى بكلّ ذلك شرائى من عذاب الله مطلقاً، وأن يعتقنى الله تعالى من جميع أنواع العذاب و عقوبته و أحكام سخطه رجاء الإجابة منه سبحانه بموجب تصديقنا ما بلغنا في ذلك عن محمّد رسول، صلّى الله عليه و [آله] سلّم.

و أوصيهم أيضاً أن يغسلونى بمقتضى ما هو مذكور في كتب الحديث - لا مقتضى ما هو مذكور في كتب الفقه - و يكفّنونى في ثياب الشيخ [محبى الدين رضى الله عنه] و في إزار أبيض أيضاً، و يبسطوا في اللحد سجادة الشيخ أوحد الدين الكرمانى - رحمة الله عليه - و لا يصحبوا جنازتى أحداً من قرّاء الجنائز، و لا يبنوا على قبرى عمارة و لا سقفاً، بل يبنون نفس القبر بحجارة وثيقة لا غير، و ذلك لئلا يتدثر القبر و يعفو أثره، و يتصدّقوا يوم وفاتى بألف درهم على ضعفاء الفقراء و المساكين من النساء و الرجال، خصوصاً منهم الرمنى و العميان، و يعطوا شهاب الدين أبرارى من هذا الألف مائة درهم، و الكمال الملازم - الشيخ محمّد النخشوانى - مائة درهم أيضاً، و تقسّموا على الأصحاب لكلّ واحد بحسب ما يليق به على نحو ما ينفقون عليه. و يبلغوا سلامى إلى ضياء الدين محمود و يحملوا إليه ببعض ثيابى تذكرة، و كذلك بدر الدين عمر، و لكلّ واحد منهما سجادة من السجادات الّتى أصلى عليها. و كتبتى الحكمية تباع و تصدّق بثمانها، و ما فيها من الطيّبات و الفقهيات و التفاسير و الأحاديث و نحوها يكون وفقاً بدمشق، و يعطى لمن يتقرّب إلى الله بحملها إلى هنالك و إيصالها إلى عفيف الدين وصية عليها خمس مائة درهم. و تصانيفى يحمل إلى عفيف الدين تكون تذكرة له منّى مع الوصية أن لا يصف بهذه [إلا] على من يرى أهلية الانتفاع بها.

و اوصى ابنتى السكينة - وفقّها الله تعالى - على مواظبة الصلاة و سائر الفرائض، دوام الاستغفار و حسن الظنّ بالله.

و أوصى أصحابي أن لا يخوضوا بعدى في مشكلات المعارف الذوقية مجملاتها، بل يقتصروا على تأمل الصريح منها والمنصوص - دون تفقه بتأويل فيما سوى الجلى الصريح - و سواء كان ذلك في كلامى أو كلام الشيخ - رضى الله عنه - فهذا مسدود بعدى، فلا يقبلوا كلاماً من ذوق أحد، اللهم إلا من أدرك منهم الإمام محمد المهدى [عليه السلام] فليبلغه سلامى، و ليأخذ عنه ما يخبره به من المعارف لا غير، وليقتصروا الآن بعد الاقتصار على الصريح و الجلى من كلامى و تصانيفى و تصانيف الشيخ، وليتمسكوا بالكتاب و السنة و إجماع المسلمين و دوام الذكر و الاشتغال بتفريغ القلب بمواجهة جناب الحق - بموجب ما ذكر فى «الرسالة الهادية» المرشدة - و حسن الظن بالله، و لا تشتغلوا بشيء من العلوم النظرية وغيرها، بل يقتصروا على الذكر و تلاوة القرآن و المثابرة على الأوراد الموظفة و مطالعة ما سبقت الإشارة من الصريح الجلى من الأذواق المذكورة.

و من كان متجرباً فليقصد المهاجرة إلى القام، فإنه سيحدث فى هذا البلاد فتن مظلمة، تغير سلامة الأكثرين منها «فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ أَقُوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ» [المؤمن / ٤٢] و أَنَّ اللَّهَ حَسْبُ^(١) من اتقى و سلك سبيل هداة. و لتذكرونى معشر الإخوان و الأصحاب فى صالح دعائكم و تجعلونى فى حِلٍّ من كلِّ حقٍّ يتعين لكم على شرعاً و تطلبوا المحالة^(٢) من جميع المعارف، و من عين له قبلى حق مشروع و يتقاضا صاحبه لم يحاله، فليخبر ابنتى سكينه بذلك لترضيه بما شاء.

أقول قولى هذا: استغفر لله لى و لكم، و أتمم وصيتى بقول: سبحانهك اللهم و بحمدك، لا إله إلا أنت، أستغفرک و أتوب إليك و اغفر لى و ارحمنى إنك أنت

الغفور الرحيم» تَمَّت الوصية^(۱).

در این وصیت نامه نکات متعدّدی در خور توجّه است، از آن جمله:

- ۱- استنباط فقها بر خلاف صریح احادیث، معلوم نیست مجزی باشد.
- ۲- باب معارف پس از شیخ اکبر و قنوی گویا مسدود است، مگر آن که سند آن معرفت به حضرت مهدی (عج) رسد.
- ۳- فحوای کلام شیخ دلالت بر حیات فعلی آن حضرت دارد هم چنان که شیخ اکبر در «فتوحات مکیّه» بدین مهم تصریح دارد.
- ۴- یکی از مراجع اصلی شاگردان شیخ پس از او بایست «رساله هادیّه» باشد.

رسالة نصوص و اشاراتی چند در آن

رسالة نصوص دربردارنده بیست و دو نصّ در بیان امّهات مباحث عرفان نظری است، که بنابر نام آن مطالبی یقینی و حداقل جزء اصول مسلم و یا پیش فرضهای عرفان نظری ابن عربی است. افزون بر این قنوی در بیان مطالب آن به نکات ذیل اشاره نموده است:

- ۱- اصل اصول معارف الهی در این کتاب آمده است: «فاعلم هذا و تدبّر، فقد ادرجت لك في هذا النص اصل اصول المعارف الإلهية». (ص ۹۱).
- ۲- مطالب کتاب نصوص برگرفته از گفتار دیگران نیست، چه این اقتباس از دأب وی نیست «وفي النصوص الكلية... التي أنشأتها ولم امتزجها بكلام أحد من الناس، فإن ذلك ليس من دأبي». (ص ۱۰۲).
- ۳- مطالب وی دربردارنده اسراری نفیس و ارزشمند است: «فاعلم هذا النص و تدبّره، فقد أدرجت فيه من نفائس العلوم والأسرار ما لا يقدر قدره إلا الله». (ص ۱۰۱).

- ٤ - مطالب معرفتی مخالف بیان وی معارفی نسبی هستند، و حقّ صریح در مطاوی کلام وی می باشد: «و کُلّ ما سمعه ممّا یخالف هذا و إن کان صواباً، فإنّه صواب نسبی، و هذا هو الحقّ الصریح الذی لا مرية فيه». (ص ۱۰۱)
- ۵ - بخشی از معارف کتاب «نصوص» به الهام ربانی و سرورش غیبی است: «لَمّا شرعت فی کتابة هذا النصّ قیل لی فی باطنی». (ص ۱۴۰)
- ۶ - به روایت قونوی از شیخ خود که به ظاهر ابن عربی مراد است، وی از اشخاص مستجاب الدعوه بوده است: «و قد عایت ذلک من شیخنا سنین کثیرة فی امور لا أحصیها، و أخبرنی أنّه رأى النبی (ص) فی بعض وقایعه و أنّه بشّره، و قال له: الله أسرع إلیک بالاجابة منک إلیه بالدعاء». (ص ۹۵)
- ۷ - وی مدعی دریافت تجلیات برقی الهی است: «ثمّ إنّ هذه التجلیات الذاتية البرقية لا یحصل الاّ لذی فراغ تامّ... و وجدت لهذا التجلی لما منحیه الله أحكاماً غریبة فی باطنی و ظاهری». (ص ۹۶)

شروح و حواشی نصوص

شرح های آن عبارتند از: (۱)

اهمیت رساله نصوص و ایجاز آن از دیر باز توجه شارحان و مقرران عرفان نظری را بر آن داشته که به توضیح آن همت گمارند، و در این میان آثار ذیل شناخته شده است.

۱ - «مشرع الخصوص إلى معانی النصوص»، حکیم الهی علاء الدوله علی بن احمد مهائمی

۲ - «زبدة التحقیق و نزهة التوفیق»، شرح پیر محمد قطب الدین از نیقی خویی. (۲)

۱ - نسخه شناسی خطی این شروح برگرفته از مقدمه متبّعانه کتاب فکوک / ۳۳ است.

۲ - مخطوطات: علی امیری / ۹۸۰، احمد ثالث / ۷۲، عاشر افندی / ۱۳۳، فاتح / ۲۷۰۸.

۳- «اسرار السرور بالوصول إلى عين النور» شرح إبراهيم بن اسحاق بن سليمان التبریزی. (۱)

۴- «شرح النصوص»، إبراهيم خلوتی. (۲)

۵- «شرح النصوص»، شرح عبدالکریم عدنی نهروانی قطبی (۱۰۵۵)

۶- «شرح النصوص»، شرح وجیه الدین بن نور الدین زاده. (۳)

۷- «شرح النصوص»، شرح بایزید خلیفه، از خلفای جمال خلوتی (قرن ۱۰) (۴)

۸- تقریرات حکیم آقا محمد رضا قمشه‌ای (همین مجموعه)

۹- حواشی حکیم اشکوری (همین مجموعه) (۵)

خالص افندی / ۴۴۱۸-۶۰۳۶-۶۴۵۴، نور عثمانیه / ۴۰۸۵، شهید علی پاشا / ۱۲۷۹،

عمومی / ۳۷۵۵، دانشگاه آنکارا / ۴۶۷-۲۹۳۵-۴۴۱۸-۶۴۵۴.

۱- مخطوطات: ایا صوفیه / ۱۹۳۷، ولی الدین افندی / ۱۷۳۷، ولی الدین جبار الله / ۱۰۳۴،

حاج محمود افندی / ۲۶۰۳، پرتو پاشا / ۶۴۷، حسین چلبی / ۶۲.

۲- خطی: راغب پاشا / ۶۹۹.

۳- خطی: شهید علی پاشا / ۱۲۷۸

۴- شاید شرح پنجم و هفتم یک شرح باشند.

۵- نگارنده این رساله را به طور کامل ترجمه نمود و با یادداشت‌هایی جهت این مقدمه فراهم

آورد، ولی درازای آن و نیاز آن به شرحی در کنار آن مانع از عرضه آن در این مقدمه شد، امید

است که به مدد و توفیق حضرت حق آن مسوده در اختیار اهل معرفت قرار گیرد.

پژوهش حاضر^(۱)

پژوهش حاضر در دو بخش سامان یافته است:

■ الف: تصحیح رساله «نصوص»، که در تصحیح آن از نسخه‌های زیر بهره گرفته شد:^(۲)

۱- «س»: کتابخانه مجلس سنا، ش ۳۷۱، به خط نسخ مایل به نستعلیق، مورخ چهارشنبه نهم ماه صفر ۸۷۲ ق. این نسخه قدیمی‌ترین نسخه شناخته شده از این رساله در ایران است که متأسفانه برگه‌های متعددی از آن افتاده است.

۲- «م»: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مجموعه ش ۴۸۵، به خط نستعلیق مایل به نسخ، از سده نهم که بر ظهر برگ نخست تاریخ تملک به تاریخ ۹۲۲ ق به چشم می‌خورد.

۳- «د»: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه ش ۸۶۰ مرحوم استاد مشکات، به خط نسخ، بدون تاریخ و بظاهر از سده سیزدهم، دفتر اول این مجموعه رساله نصوص است و دفتر دوم آن کتاب فکوک، که در آخر آن آمده است: «بلغ بمقابلة الأصل».

۴- «ج»: کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۶۲۷۵، به خط نستعلیق، مورخ سلخ

۱- استاد محمد خواجوی در مقدمه کتاب فکوک / ۳۳ در ذیل این اثر از نسخ ذیل یاد کرده‌اند: ایبا صوفیه / ۱۹۱۷-۱۸۱۸-۲۰۸۸-۲۱۳۵-۲۱۳۶، اسعد افندی / ۱۳۲-۱۷۶۱-۱۷۸۲، فیض الله افندی / ۲۱۰، حاج محمود افندی / ۲۶۰۳-۲۸۴۶، خالد افندی / ۲۵۹، حمیدیه / ۷۶۱-۷۶۴، هدایی / ۵۱، کوپرولو / ۷۴۶، لاله‌لی / ۱۳۶۶-۱۴۲۰-۱۵۱۲-۱۵۶۴، راغب پاشا / ۱۴۶۹، رشید افندی / ۴۹۰، شهید علی پاشا / ۱۳۵۲-۱۳۶۶-۱۳۷۱-۱۳۹۴، ولی الدین افندی / ۱۷۳۷-۱۸۱۷-۱۸۱۸-۱۸۴۹-۳۱۸۱، ولی الدین جار الله / ۲۰۸۵-۲۰۹۷، دانشگاه آنکارا / ۶۹۱۸.

۲- متأسفانه کوشش نگارنده برای دستیابی به نسخ اصیل ترکیه در این پژوهش به فرجام نشست.

رجب المرجب ۱۳۰۹، این نسخه در بردارنده «حاشیه نصوص» در پی آن است که به طرز بدیعی در نسخه شماره گذاری شده و در متن «نصوص» همان شماره ها درج شده است. بر اساس این نسخه حواشی «ق» در این تصحیح عرضه شده است.

۵- «ط»: نسخه چاپ شده توسط مرحوم استاد بزرگوارم، حکیم مدقق حضرت استاد آشتیانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۲ ش. این چاپ بر اساس چاپهای سنگی کتاب^(۱) و گویا نسخه ای خطی فراهم آمده، که چاپ آن متأسفانه مقارن با بیماری حضرت استاد شده و از این رو اغلاط متعددی در آن راه یافته است. این چاپ خوشبختانه در بردارنده حواشی ثمین محقق اشکوری است که دستمایه نقل آن در این پژوهش شده است.^(۲)

افزون بر نسخ فوق در مواردی نیز از نسخ ذیل بهره گرفتیم:
کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مجموعه ش ۴۸۴۰، به خط نستعلیق مورخ ۱۳۰۵ ق.

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه ش ۲۹۷۶، به خط نستعلیق محمود الحسینی در شعبان المعظم ۱۳۱۵ ق، وی که در این مجموعه چند اثر از حکیم میرزای جلوه را به تحریر درآورده، خود را بظاهر از شاگردان وی محسوب نموده است.

۱- رساله نصوص یکبار در آخر شرح منازل السائرین ملا عبدالرزاق کاشانی در سال ۱۳۱۵ ق به چاپ سنگی رسیده و بار دیگر در آخر تمهید القواعد ابن ترکه به سال ۱۳۱۶ ق چاپ شده است.

این رساله اخیراً نیز در پایان مشرع الخصوص، دار الکتب العلمیه، بیروت ۲۰۰۸ م به تحقیق الشیخ احمد فزید المزیدی به چاپ رسیده که در پژوهش حاضر گاه از آن با رمز «طب» یاد شده است.

۲- نسخه این حواشی به نقل از مرحوم استاد، به خط سید علی اکبر طباطبائی در اختیار ایشان بوده است. این حواشی متأسفانه در مواردی چند به نظر نارسا می آید که نیاز به نسخه دیگری دارد، ولی تا حال تحریر نسخه ای از آن دستیاب نشده است.

از آن رو که هیچ یک از نسخ فوق را نمی توان نسخه اساس قرار داد، در پژوهش حاضر از شیوه تصحیح تلفیقی بهره گرفته شد. و جهت تسهیل در قرائت متن، عناوین گوناگونی در میان دو گروه - [...] - در متن اضافه گردید.

■ ب: تدوین حواشی

مجموعه حاضر مشتمل بر حواشی ذیل است:

۱ - «ش»: حواشی حکیم آقا میرزا هاشم^(۱) اشکوری^(۲).^(۳)

۱ - حکیم اشکوری با خضوع تمام در بلندای کلام عارف قانونی گفته است: «فإني معترف بالعجز والقصور عن درك مرام أمثال الشيخ من الأكابر». و در جایی دیگر فرماید: «هذا كله ما استفدته واستنبطه وجمعت من كلمات العرفاء الكاملين الجامعين لمقام العلم والعمل، خصوصاً الشيخ الكامل المكمّل، صدر الدين القانوني - قدس سره - و لكن فهمي ونظري قاصر عن إدراك فحواي كلمات هؤلاء العرفاء، أين الثرى من الثريا، وأين الجمرة من البحر».

۲ - «آقا میرزا هاشم اشکوری فرزند حسن بن محمد علی اشکوری از بزرگان عرفا و حکمای متأخر و از مدرّسان عرفان و فلسفه است. وی در اشکور متولّد شد. چندی در قزوین به حوزه درس آقا سید علی صاحب حاشیه بر قوانین درآمد و آن گاه به تهران رفت. و در محضر آقا محمد رضا قمشه‌ای و آقا علی مدرّس و میرزا ابوالحسن جلوه در معارف عقلانی و بالاخص عرفان نظری به کمال رسید و آن گاه به موطن خود بازگشت و در روزگار تولیت میرزا ابوالفضل تهرانی - قدّس سره - در مدرسه سپهسالار به دعوت او به تهران بازگشت و تا آخر عمر در آن مدرسه به تدریس معقول و به ویژه معارف عرفانی اشتغال ورزید. وی هر چند به سوء مزاج و امراض عدیده مبتلا بود، ولی هیچگاه دست از تدریس نکشید و شاگردان بسیاری تربیت کرد که از آن جمله‌اند، سید محمد کاظم عصّار، میرزا احمد آشتیانی، میرزا مهدی آشتیانی، میرزا محمد علی شاه آبادی. سرانجام همان گونه که گفته شد آقا میرزا هاشم مدت مدیدی را در حالی که به امراض گوناگون مبتلا بود ولی لحظه‌ای از تدریس و افاضه معارف حقه الهیه دست نکشید، تا اینکه در سال ۱۳۳۲ هجری قمری دلق بیچارگی ذاتی دنیایی را برکند و خلعت ابدی بر تن کرد، و به دیدار آن یگانه شتافت». (مجموعه آثار آقا محمد رضا قمشه‌ای/ ۹۱ - ۹۳)

۳ - لازم به ذکر است بخش کوتاهی از این حواشی با نام رسالة المراتب الخمس به تصحیح

۲- «ق»: حواشی گویا یکی از شاگردان عارف الهی حکیم صهبا، آقا محمد رضا قمشه‌ای،^(۱) این انتساب از سویی با توجه به چند ارجاع حکیم اشکوری و همخوانی متن این دو حاشیه در موارد متعدد و از سوی دیگر تاریخ کتابت آن در

استاد صلاح الصاوی در مجله تحقیقات اسلامی، سال اول، بهار و تابستان ۱۳۶۵، شماره ۱، از ۱۱۳ تا ۱۲۶ به چاپ رسیده است که متأسفانه ناظر به چاپ استاد آشتیانی نبوده و گویای اینکه این رساله حاشیه نصوص می‌باشد، نیست.

۱- حکیم متاله عارف بی‌بدیل مرحوم آقا میرزا محمد رضا صهبا قمشه‌ای (۱۲۴۱- ۱۳۰۶ هـ. ق.) در شهر قمشه (شهرضا) چشم به جهان گشود. و مقدمات را در این شهر، نزد اساتیدی چون والد بزرگوارش و دیگر فضلاء این شهر به پایان رساند. سپس عازم اصفهان (در ۸۰ کیلومتری شمال زادگاه خویش) شد، و در نزد بزرگان و اساتید حکمت و عرفان، بهره‌ها جست. در این خصوص استاد محترم آقای آشتیانی می‌نویسد: «پدر آقا محمد رضا، شیخ ابو القاسم، از نزدیکان و مقربان سید الفقهاء والمجتهدین، آقا میرزا حسن مدرّس اصفهانی، استاد میرزای شیرازی بود، این میر سید حسن در حکمت متعالیه، از تلامیذ و شاگردان آخوند ملا علی نوری بود، که بعد از ملا صدرا، احدی به مرتبه او نرسیده است. میر سید حسن مدرّس به پدر آقا محمد رضا فرمود: قدر این پسر را بشناس و بر او لازم است که جز تحصیل علم به امر دیگری نپردازد، آقا محمد رضا در حدّ لزوم به تحصیل فقه و اصول پرداخت. جاذبه میرزا سید رضی استاد بزرگوار عرفان و حکمت، میرزا محمد رضا را به خود جلب کرد و میرزا محمد رضا بعد از مدتی جای خالی استاد را پر نمود و به مقامی رسید که دست احدی به آن نرسید».

مرحوم نایب‌الصدر می‌نویسد: «به هر حال او در آن جا به تدریس آغازید و هر چند که حکمت نیز می‌گفت ولی هم خویش را بیشتر مصروف تدریس معارف عرفانی می‌کرد. بدان پایه که یکی از شاگردان او به نام محمود حسینی ساوجی در پشت جلد مجموعه‌ای املا کرده است که: (خدایان رحمت فرماید آقا محمد رضا اصفهانی قمشه‌ای را که در عصر ناصر الدین شاه فتح باب تدریس عرفانیات و تصوف از او شد ... شرح فصوص الحکم و کتاب تمهید را قبل از ورودشان به دار الخلافه، کسی نمی‌دانست چه رنگ است)». (مجموعه آثار آقا محمد رضا قمشه‌ای / ۱۹-۴۸ با اندکی تصرّف)

۱۳۰۹ ق تقویت می‌گردد.

لازم به ذکر است که در موارد متعدّدی متن این دو حاشیه کاملاً با یک لفظ و عبارت آمده است، لذا عبارت کامل‌تر در حواشی آمد، و در رمز آخر آن نام هر دو حاشیه درج گردید، والبتّه رمز اوّل نشانگر نقل متن ما از آن است.

۳- حواشی برگرفته از شرح حکیم الهی علاء الدوله علی بن احمد مهائمی،^(۱) با نام «مشرع الخصوص إلى معانی النصوص»، این شرح نخستین بار توسط حکیم الهی مرحوم استاد سیّد جلال الدین آشتیانی صرفاً با نام «علی بن احمد» در سال ۱۳۷۹ ش توسط دفتر تبلیغات، واحد قم به چاپ رسید،^(۲) و خوشبختانه براساس نسخه‌ای دیگر توسط شیخ احمد فرید مزیدی با شناسایی نام شارح در سال ۲۰۰۸ م در بیروت چاپ گردید.

در پایان امید دارم که این پژوهش مقبول نظر اهل تحقیق قرار گیرد، و با دستیابی به نسخه‌های اصیل‌تر از آنّه ویراسته بایسته‌تری از آن در آینده عرضه گردد. و من الله التوفیق و علیه التکلان.

در پایان بر خود لازم می‌دانم که از مدیر محترم انتشارات آیت اشراق، دوست بزرگ و دانشمند جناب آقای محسن سیدناج‌الدینی کمال سپاس و تشکر را داشته باشم که همت و پیگیری او بدرقه تسریع در انجام این پژوهش شد. والله درّه.

اصفهان

حامد ناجی اصفهانی

۱- عارف کبیر و متکلم خبیر علاء الدوله علی بن احمد مهائمی دکنی هندی (۷۷۶ ق - ۸۳۵ ق) از مدرّسین به نام و از شارحان خبیر ابن عربی است، از وی آثار گوناگونی بر جای مانده، همچون: خصوص النعم فی شرح فصوص الحکم از مفصل‌ترین شروح فصوص، الزوارف فی شرح عوارف المعارف. (بنگريد: مقدمه مشرع الخصوص / ۷ به نقل از الأعلام ج ۴ / ۲۵۷ و معجم المؤلفين ج ۷ / ۱۰)

۲- ارجاعات موجود در این پژوهش بر اساس همین چاپ است.